

لیله در آینه لیلی و مجنون نظامی

رویا مرادی

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی و دبیر ادبیات دبیرستان‌های اردبیل

اشاره

با توجه به مطرح شدن داستان لیلی و مجنون در درس یازدهم ادبیات سال اول و چهارم دبیرستان این مقاله برای آشنایی بیشتر مخاطبان با شخصیت لیلی و بررسی ویژگی‌های او تهیه و تدوین شده است. بررسی خصوصیات لیلی می‌تواند دلیل محبوبیت وی را بعد از قرن‌ها روشن کند. پابندی او به ارزش‌های اخلاقی نیز عاملی است که وی را به عنوان نماد معشوق راستین و الگویی در عشق پاک مطرح می‌سازد.

چکیده

داستان لیلی و مجنون از جمله داستان‌های مورد توجه در ادبیات فارسی است. لیلی و مجنون به عنوان نماد عشق پاک همواره در ادب فارسی مطرح بوده است. عشق پاک، زندگی اندوهبار، تحمل سختی‌ها و مرگ در عین ناکامی نام این دو عاشق را به عنوان شخصیت‌هایی مورد احترام و محبوب در اذهان فارسی‌زبانان ماندگار کرده است. در این مقاله شخصیت لیلی و ویژگی‌های او براساس داستان لیلی و مجنون نظامی تحلیل و بررسی خواهد شد. طرح بخشی از این داستان در کتاب‌های درسی سال اول و چهارم دبیرستان زمینه‌ای را فراهم می‌آورد تا خوانندگان عزیز از این شخصیت داستانی شناخت بیشتری پیدا کنند.

کلیدواژه‌ها: لیلی، عشق، مجنون، نظامی

مقدمه

لیلی یکی از سرآمدترین شخصیت‌های داستانی و یکی از محبوب‌ترین معاشیق در ادب فارسی است. بازتاب گسترده نام لیلی در ادب فارسی و استفاده فراوان شاعران از این نام در مضمون‌سازی و

تصویرپردازی، مؤید این مطلب است. نام لیلی از دیرباز آذین‌بند شعر فارسی بوده ولی لیلی عمده شهرت و محبوبیت خود را مدیون نظامی است. نظامی شاعر قرن ششم اولین شاعری است که داستان عشق لیلی و مجنون را به نظم فارسی درآورده و این شیوه داستان‌سرایی را پی‌ریزی کرده است. او با توجه به اصل داستان و جو حاکم بر شرایط زندگی قهرمانان آن، شخصیت لیلی را پایه‌ریزی کرده است. بررسی ویژگی‌های او می‌تواند به ما نشان دهد که چگونه بعد از گذشت قرن‌ها هنوز هم لیلی نماد معشوق واقعی است.

ویژگی‌های شخصیتی لیلی در لیلی و مجنون نظامی

زیبایی: در مورد زیبایی لیلی نظرات چندی وجود دارد. از نظر نظامی، لیلی زیباست و زیبایی او در سراسر داستان مطرح است. او با تشبیهات و عبارتهایی چون «سردفتر آیت نکویی» (ب ۱۳۷۳)، «شاهنشاه ملک خوب‌روی» (ب ۱۳۷۳)، «آیت خوبی» (ب ۱۳۸۱)، «فهرست جمال هفت پرگار» (ب ۱۳۷۴) و «ریشک رخ ماه آسمانی» (ب ۱۳۷۵) ستوده و این چنین توصیف شده است:

آراسته لعبتی چو ماهی
چون سرو سهی نظاره‌گاهی
آهو چشمی که هر زمانی
کشتی به کرشمه‌ای، جهانی

(نظامی، ۱۳۷۴: ۳۴)

این توصیفات با آنچه در دیوان مجنون آمده کاملاً متفاوت است؛ «در دیوان مجنون، لیلی دارای قد کوتاه، سیاه‌چهره و دارای دهان گشاد توصیف شده است.»

(طغیانی و نجفی، ۱۳۸۹: ۱۴۳)

در مثنوی مولوی هم لیلی چندان زیبا نیست:

نام لیلی از
دیرباز آذین‌بند
شعر فارسی
بوده ولی لیلی
عمده شهرت و
محبوبیت خود
را مدیون نظامی
است

گفت لیلی را خلیفه کان تویی
کز تو شد مجنون پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی
گفت خامش، چون تو مجنون نیستی
(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۲)

و در جایی دیگر آمده:
ابلهان گفتند مجنون را ز جهل
حسن لیلی نیست چندان، هست سهل
بهتر از وی صدهزاران دلربا
هست همچون ماه اندر شهر ما
(همان، ۸۷۴)

ستم‌پذیری و ستم‌کنشی: لیلی در جامعه‌ای زندگی می‌کند که «در بسته و محکوم به سلطه بی‌رحم سنت‌هاست؛ جامعه‌ای که هر گونه عدول از سنت‌ها را رد می‌کند و طی قرن‌ها به آداب و رسوم کهنه اجدادی وفادار می‌ماند.»

(زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۳۱)
زیستن در چنین جامعه‌ای - به خصوص برای زن - مطیع و رام بودن را ایجاب می‌کند. چنین جامعه‌ای فرصت تغییر و دگرگونی را از مردم می‌گیرد و سرنوشت را امری محتوم علم می‌کند تا همگان خود را اسیر چنگال سرنوشت بدانند و هر پیشامدی را فروتنانه بپذیرند. لیلی از همان اوان کودکی دست و پا بسته اسیر و مطیع پدر و سرنوشتی است که او برایش می‌آفریند و «عجیب‌تر زندگی سراسر تسلیم لیلی است، خالی از هر تلاشی. از مکتب‌خانه‌اش باز می‌گیرند و در خانه‌ای بام و در بسته زندانی‌اش می‌کنند؛ بی‌آنکه اعتراضی کند و فریادی به شکوه و شکایت بردارد. به شوهر نادیده نامطوبوعی می‌دهند بی‌آنکه از او نظری خواسته باشند و او همچنان تسلیم است و فرمان‌پذیر و در حرم‌سرای شوهر ناخواسته کارش گریه و زاری.» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۷: ۱۸)

لیلی مجنون را عاشقانه دوست دارد ولی رسوم قبیله‌ای در برابر این موجود نحیف سر بر می‌آورند. مردان قبیله او را از وصال به مجنون باز می‌دارند؛ به جرم اینکه مجنون عاشق اوست و «رسم معمول اهل بادیه این است که دختر را هرگز به کسی که در حق او عشق می‌ورزد و عشق او در افواه می‌افتد نمی‌دهند.»

(زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۲۵)

پرده‌پوشی و محافظه‌کاری

لیلی در عشق پاکباز است ولی بی‌محابا نیست. در راه عشق دل به دریا نمی‌زند و با احتیاط گام برمی‌دارد و این ماحصل تربیت اوست. او براساس نگرش و دیدگاهی تربیت شده است که دختر آرمانی را دختری مطیع و گوش به فرمان می‌داند؛ دختری که باید شرم و حیا گوشوار گوش او باشد و



لیلی هرگز از این چارچوب فراتر نمی‌رود. از نظر اطرافیان، لیلی دختری آرمانی و بی‌نظیر است؛ چرا که در برابر عشق جوانی مجنون پاسخی ندارد، در برابر اراده پدر تسلیم است، حد و حدود خود را می‌داند و هرگز به عشق خویش اعتراف نمی‌کند. چرا که همه این کارها هتاک و پرده‌داری است و او را متهّم به بی‌حیایی خواهد نمود. تنها اعتراف لیلی به عشق زمانی است که مرگ خود را نزدیک می‌بیند؛ راز دل بر مادر می‌گشاید و سفارش یار را به مادر می‌کند: یار است و عجب عزیز یار است

از من به تو بر یادگار است
از بهر خدا نکوش داری
در وی نکنی نظر به خواری
(نظامی، ۱۳۷۴: ۱۶۰)

پاک‌دامنی و پایبندی به اصول اخلاقی

«عشق لیلی و مجنون عشقی است ناکام،

آمیخته با عفت و حفاظ که تمام آن در محنت و فراق و در جدایی و پریشانی می‌گذرد و سرانجام هم با مرگ و اندوه پایان می‌گیرد. عشقی که در طی قصه به بیان می‌آید، تا آنجا که به مجنون مربوط است عشق پاک‌بازی و نامرادی است - عشق عذری - و اینکه در تمام دیدارها و پیام‌های پنهانی لیلی، او نیز مثل مجنون هرگز از حد پاک‌بازی و نامرادی تخطی نمی‌کند از طهارت و عفاف حب عذری در نزد او حاکی است.» (همان: ۱۲۲ و ۱۲۷)

«عشق لیلی عشقی جسمانی نیست. در عشق او فقط برخورداری مادی مطرح نیست تا در هر فرصتی و هر موقعیتی اختیار از دست بدهد و خود را آلوده شهوت و غرض کند. اعتقادی قوی بر وجود او استیلا دارد و این اعتقاد جابه‌جا نمود پیدا می‌کند. پیام‌ها و دیدارهای پنهانی‌اش با مجنون برخلاف اصول اعتقادی اوست ولی در کل این دیدارها، هرگز رفتاری غیراخلاقی از لیلی سر نمی‌زند. در لابه‌لای حوادث داستان، لیلی در مقابل عشق پرشکوه خود، بر ترس از بدنامی و بی‌آبرویی تأکید می‌کند و خواستار نیکنامی است: ترسم که ز بی‌خودی و خامی

بیگانه شوم ز نیک‌نامی»

(همان: ۱۱۱)

لیلی در دیداری که در نخلستان با مجنون دارد، در فاصله ده‌گامی از یار می‌ایستد و از طریق قاصد از مجنون می‌خواهد که برایش شعر بخواند. او به مجنون نزدیک نمی‌شود و دامن پاکش را به بدنامی نمی‌آلاید و شراره‌های عشق را فرو می‌نشانند و در حالی که یار در بر است، به شوهر خیانت نمی‌کند و از خدای خود شرم دارد:

زین گونه که شمع می‌فروزم

گر پیشترک روم بسوزم

شویی است مرا و گرچه خفته‌ست

این حال نه از خدا نهفته‌ست

گر ز آنکه به شوی دل ندام

آخر نه چنان حرام‌زادم

زین بیش نظر زدن هلاک است

در مذهب عقل عیبناک است

تا چون که به داوری نشینم

از کرده خجالتی نبینم

(نظامی، ۱۳۷۴: ۱۳۰)
لیلی بعد از مرگ شوهر و زمانی که از
تعهد او آزاد می‌شود، دست از شکیبایی و
آزم برمی‌دارد و برای رسیدن به مجنون
چاره‌گری می‌کند:

در چاره‌گری نکرد سستی
می‌جست به چاره تندرستی

(همان: ۱۵۳)
لیلی به‌وسيله زید مجنون را خبردار
می‌کند که می‌خواهد نزد او رود ولی
زمانی که همه قید و بندها گسسته است و
نگهبانی وجود ندارد، باز هم عشق پاک راه
بر غرض مادی می‌بندد و مجال تاخت‌وتاز
چندانی به آن نمی‌دهد:

کاین عشق حقیقتی عرض نیست
کالوده شهوت و غرض نیست
پیدااست که عشق این دو خاکی
سر بر نزد مگر به پاکی
کز یک ققد نخورده بر دست
این گشت خراب و آن دگر مست
تا دست درآمدن در آغوش
از دست شد این و آن شد از هوش
(نظامی، ۱۳۷۴: ۱۵۳)

تنهایی و بی‌هم‌زبانی

لیلی بی‌یاور و بی‌هم‌زبان است. از داشتن
کسی که سنگ صبورش باشد محروم
است. از کسی که در تنگنای زندگی از
او چاره‌خواهی کند بی‌نصیب است. او در
سرتاسر داستان، هیچ همدم و هم‌زبانی
ندارد؛ به‌گونه‌ای که در آغاز داستان،
رهگذران هستند که پیام‌رسان لیلی و
مجنون به یکدیگرند. اطفال رهگذر ابیات
مجنون را برای لیلی می‌خوانند و او جواب
می‌نویسد و از پشت‌بام به کوچه می‌اندازد
و هر که کاغذ پاره لیلی را می‌یابد آن را به
مجنون می‌رساند:

زین گونه میان آن دو دل‌بند
می‌رفت پیام‌گونه‌ای چند

(همان: ۵۷)
لیلی در مواجهه با سیل غم و اندوه، در
تنهایی و بی‌کسی خود سرگردان است و
دست و پا می‌زند:
آیینۀ درد پیش می‌داشت
مونس ز خیال خویش می‌ساخت

جز سایه نبود پرده‌دارش
جز گریه نبود غمگسارش
(نظامی، ۱۳۷۴: ۵۶)
لیلی در مقایسه خود با مجنون، خود را
عاشق‌تر از او می‌داند و بی‌کسی و بیچارگی
خویش را این‌چنین بیان می‌کند:

لیلی بودم و لیک اکنون
مجنون ترم از هزار مجنون
زان شیفته سیه ستاره
من شیفته‌تر هزار باره
او گرچه نشانه‌گاه درد است
آخر نه چون من زن است مرد است
چون من به شکنجه در نکاهد
آنجا قدمش رود که خواهد
مسکین من بی‌کسم که یک دم
با کس نزم غریب از غم

(همان: ۱۱۱)
لیلی در سرای شوهر نیز تنها و بی‌یاور
در بند است:
در حلقه رشته گره‌مند
زندانی بند گشته بی‌بند
شویش همه روزه داشتی پاس
پیرامن آن شکستی الماس

(همان: ۱۲۷)
لیلی زمانی می‌خواهد پیامی را به مجنون
برساند، محرم و رازداری ندارد. پس پیر
رهگذری را اجیر می‌کند تا پیغام سوزناکش
را به مجنون رساند و چون از شدت عشق
بی‌چاره می‌شود، رو به آستان یاور بی‌منت
می‌گذارد و از او چاره می‌خواهد و هموست
که برایش چاره‌سازی می‌کند.
یا رب برسان به آن چراغ
کز آتش او رسید داغ
کو بخشدم از جهان فروزی
در تنگ شبی، فراخ روزی
(نظامی، ۱۳۷۴: ۱۵۰)

فصاحت و زبان‌آوری

لیلی به ابیات نابی که مجنون می‌سراید
علاقه‌مند است؛ تا جایی که در ملاقاتشان
در نخلستان از طریق پیر قاصد به مجنون
چنین پیغام می‌دهد.
در خواه از آن زبان چون قند
تشریف دهد به بیتکی چند
او آرد باده من کنم نوش

او خواند بیت من کنم گوش
(همان: ۱۳۰)
لیلی خود نیز در بیت‌سرایی دستی دارد:
لیلی که چنان ملاحتی داشت
در نظم سخن فصاحتی داشت
ناسفته دری و در همی گفت
چون خود همه بیت بکر می‌گفت
بیتی که ز حسب حال مجنون
خواندی به مثل چون در مکنون
آن را دگری جواب گفתי
آتش بشنیدی آب گفתי
(نظامی، ۱۳۷۴: ۵۷)

نتیجه‌گیری

لیلی در کل پاک‌باز، وفادار، مظلوم،
ستم‌کش، بی‌یاور، آبرومند، مقید به
آداب و رسوم و معتقد به باورهای خود
است. در شکل‌گیری شخصیت وی
عوامل چندی دخالت دارند؛ از طرفی، در
جامعه‌ای زندگی می‌کند که شرایط سخت،
فرصت هر گونه هنجارشکنی و نوآوری را
از او گرفته است. از طرف دیگر، یک زن
است و به حکم زن بودن محدود و مقید؛
به‌طوری که خود هم در چند مورد از
داستان زن بودن را محدودیت‌آور می‌داند.
مسئله دیگر، تربیت خانوادگی لیلی است.
سختگیری‌ها و اعمال فشارها و تنبیهات
او را ترسو، منفعل و توسری‌خور بار آورده
است. اعتقادات و باورهای قلبی لیلی نیز
در شکل دادن شخصیت او مؤثر است.
در سراسر داستان نیرویی بر وجود لیلی
فرمانروایی می‌کند و او را از تخطی و تجاوز
از محدوده عفاف و خویش‌ن داری مصون
نگه می‌دارد. او پای‌بند به اصول اخلاقی و
عفاف و پاکدامنی است.

منابع

۱. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ پیر گنج در جست‌وجوی
ناکجا‌آباد، سخن، چ ۱، تهران، ۱۳۷۲.
۲. سعیدی سیرجانی، علی‌اصغر؛ سیمای دوزن، گونه، تهران،
۱۳۶۷.
۳. طغیانی، اسحاق و زهره نجفی؛ «بررسی تأثیر دیوان قیس
ملوح بر لیلی و مجنون نظامی»، فصلنامه لسان مبین، دوره
دوم، شماره ۲.
۴. مولوی، جلال‌الدین محمد؛ مثنوی معنوی، به کوشش
نیکلسون، بهزاد، چ ۷، تهران، ۱۳۷۸.
۵. نظامی گنجوی، الیاس؛ لیلی و مجنون، تصحیح برات
زنجانی، دانشگاه تهران، چ ۲، تهران، ۱۳۷۴.